

ذکره موسم برف

بعد دو هفته شروع به بارش برف شده، تمام سقفها و سردر جدارها و هر جایی که گیرایی داشت سفید شد، و کوجهها چون رودخانه سیم و خیا بانهای باغ چون جدولهای آب که هر دو طرف آن سبز زار بوده باشد، به غایت خوشنما و دلپذیر درآمد. چون من قبل از این در عمر برف ندیده بودم، تماشای آن آنقدر مرا محظوظ کرد که به بیان نیاید. بعد دوسه روز خود تمام چمنهای باغ و صحرا و کوهها هر قدر مد نظر بود سفید گشته، به قدریکه گز برف بر زمین یخ بست و مضمون این مطلع خلاق المعانی^۱ برای العین مرئی گشت.

کمال:

هرگز کسی نداده بدین سان نشان برف
[مانند پنبه دانه که در پنبه شد نهان
گر کوه، پشم پرزده باشد بهرستخیز
اجرام کوههاست نهان در میان برف]
گویی که لقمه ای است زمین در دهان برف
پنبه زکوه برزده اینک کمان برف^۲

عجبتز اینکه روزهایی که برف است، چندان سرد نمی شود، و در غیر آن ایام، آنقدر سرد است که هوا از سه گلیم شالما که شب بردوش می گرفتیم، و در حجره ها و اورسی شیشه ها همه بند است، چون تیر از حریر می گذرد و به جز از پیاده روی پناهی و گریز گاهی از آن نیست، زیرا که وجود آتش خود مثل آب بیضراست^۳. کاغذهای نم دیده تا مدتی در آن استقامت می کند، و چنانچه باد کشهای هند در موسم گرما یکجانب را اندک خنک می سازد، و دیگر جانب گرم است، همین قسم آتش این ملک یکجانب را، بعد قرب و تکلف بسیار گرم می کند، و دیگر جانب اثری از آن نیست. مکرر از حرص اکتساب حرارت دست من سوخت، چه هر قدر به آتش نزدیک می کردم گرم نمی شد، گمان می نمودم که هنوز آتش دور است، نزدیکتر می بردم تا می سوخت. با وجود این، شدت برد مذکور^۴ ضرر نمی رساند و عاجز نمی نماید. در مزاج من همواره موسم شدت زمستان در آن ملک موافقت از سایر موسم بود. آنقدر تقویت به قوای بدن، و نشاط طبیعت می داد که اسم ماندگی و کاهلی از حرکات به خاطر نمی گذشت. در هندوستان کرته پارچه های دهاکه^۵ یک لایی بر بدن گرانی می کرد، و نیم «گروه» پیاده روی ماندگی می آورد، حالا لباس من بی شایه

(۱) مقصود کمال الدین اسفغانی شاعر معروف سده هفتم هجری است. (۲) این بیت در اصل قصیده نیست و با قافیه «کمان» این بیت آمده است؛ بی یزدهای آتش و بی تیغ آفتاب توان به تبر ماه کشیدن کمان برف.
(۳) یعنی گویا نمی سوزاند. (۴) نسخه چایی؛ مذکور به کسی...
(۵) پارچه های پشمی که در هندوستان کرته پارچه های دهاکه می نامند.

سخن سازی بارخوری است، معینا آنقدر چست و چابکم که گام قریب به دویدن می افتد، و روزی نیست که شش هفت میل مشی کرده نشود؛ و خواب دوسه وقت، به قدر هشت ساعت، در هند بی اختیاری بود، و الا ماندگی می آورد، در دوماه اقامت دبلن زیاده از چهار ساعت، آنهم یک مرتبه و وقت شب، نخواهیدم. گاهی اثر کسالت در خود ندیدم. به قیاس من این هوا اصل اصیل کلیات نعم و خوبیهای این هر دو جزیره است، به چند جهت: یکی اینکه موجب حسن زنان و قوت دادن جسم و روح مردان ایشان است. دوم مقتضی حرکات است که موجب صحت جسم و نشاط قوت، که جرأت امور شاقه که موجب بلند نامی و کامیابی است، دهد؛ طاقت تحمل شداید و متاع بخشد. در مدت اقامت چند مرتبه، به اتفاقات، ضرب خوردم و زخمها رسید که از ده یک آن در ملک هند به فغان می آمدم، در این جا خبر نشدم که این ضربت کدام وقت و چطور رسیده بود. سهوم باعث سادگی مزاج ایشان است که موجب یکرنگی و قلت خیال و استواری رأی و استعداد پدید آوری علمها و هنرها و دیگر صفات بسیار است، زیرا که بلوغ مردان و زنان ایشان بعد بیست سال می شود، تا آن زمان خیالی که مانع اکتساب علم و هنر بوده باشد، مطلقاً ندارند. و بعد بلوغ بدون درهوی سرد بی کار نتوانند نشست، به مشغله ها به سر برده، گرد و پیرامون خیالات باطل بگردند. بنابراین بسیار پسر و دختران پانزده ساله دیدم که چون اطفال پنج شش ساله هند بجز خورد و خواب و بازی و اشتغال مکتبی چیزی به خاطر ایشان خطور نمی کرد، و بعضی کهنسالان به نظر آمدند که کارهای نامدار کرده و تمول بهم رسانیده، از علم تجارت و بعضی هنرها و قوف کامل داشته اند، اما از غایت سادگی فرقی میان ایشان و اطفال هند نمی توان داد. چهارم موجب اوضاع این خانه هاست و صحبتهای به فراغ، و ترکیب این البسه چست و چابک که در میدانهای جنگ و اوقات اشتغال به کسب و کار بسیار مفید، و مقتضی نشستن بر کرسی و مستعد کار بودن است. پنجم توسعه در اوقات ایشان داده و کار گزار [و] پرهیز گار نموده، تفصیل این مبهم آنکه به سبب ورود هوا راحت آنقدر است که در پوشیدن و کندن آن یک ساعت اقل صرف می شود، لهذا خواب و به راحت خواب رفتن بجز آخر شب معمول نیست، باقی یا کار کنند یا به صحبت و اختلاط گذرانند. چون با آن رختهای تنگ مجامعت زنان بیمزه و تشویش دهنده است، کسی که زن دارد بجز راحت خواب نزدیکی به او نمی کند. و آن کس که ندارد چون به مباشرت زنان او باش خطرات است، به اشکال، بعضی اوقات خود را به زنی می تواند رسانید، و از پرهیز گاری چاره ای ندارد. و لیس الامر اینکه چون هر کس را بروقت طعام و شب نشینی، صحبت زنان و استماع لطایف کلام

(۱) نسخه چایی؛ بجز آخر شب وقت دیگری